

پروا آقاجانی، بازیگر:

نگین کاراکتری بر لبه تیغ است

همکاری شما با آقای شاه کرم به چه زمانی برمی گردد؟
 ما تقریباً از سال ۸۹ با هم کار می‌کنیم و من یکی از بازیگران گروه ایشان هستم. هر کاری که ایشان بخواهند روی صحنه ببرند اگر کاراکتری نزدیک به من داشته باشد و یا اینکه برای من جذابیتی داشته باشد لطف می‌کنند و اول به من پیشنهاد می‌دهند و شاید به نوعی من برای ایشان حکم آچار فرانسه را دارم. پیش آمده که من در نمایش ایشان نقش پیرزن را بازی کردم و پیرزن موفقی هم بودم تا حدی که خانواده‌ام در حین اجرا مرا نشناختند. بنابراین از زمانی که نگارش این نمایشنامه را آغاز کردند در مورد اینکس می‌خواهند به معضل خانه‌های اشتراکی بپردازند با من صحبت می‌کردند. پیش از این هم یک نمایش اجتماعی دیگر به نام «سانتی متر» کار کرده بودیم که اثر قوی و جذابی بود. اما در نهایت شک داشتند که بین نقش نگین و مریم کدام یک را من بازی کنم. نقش نگین برای من یک سری جذابیت‌ها داشت که کاراکتر مریم نداشت چون من کاراکترهای مشابه مریم را بازی کرده بودم همینطور یک سری از دیالوگ‌های نگین برای من بسیار جذاب بود. کاراکتر نگین از آن دسته است که روی حرفش می‌ماند و آزادی بیان دارد و همین مرا مجذوب کرده بود. او توانسته یک زندگی غرق در پول را رها کند تا مستقل باشد و از آزاد بودن حمایت کند به نوعی اومی خواهد روبروی ظلم بایستد و این عصیانگری او مرا قلقلک می‌داد و دنبال این بودم که این کاراکتر را بازی کنم بنابراین با اینکه آقای شاه کرم بیشتر تمایل داشتند که نقش مریم را روی نقشه نگین اصرار کردم و در نهایت این مخاطبان هستند که باید بگویند تا چه حد موفق بوده‌ام اما من واقعاً برای این نقش تلاش کردم و خیلی زحمت کشیدم و هنوز هم که نمایش روی صحنه است در حین کارهای روزمره به دیالوگ‌ها و بازی‌ام فکر می‌کنم و هر روز برای کارگردان کنسه (پیشنهاد) جدیدی می‌برم.

چالش بر انگیز ترین بخش این داستان برای شما کجا بود؟

نگین کاراکتری بر لبه تیغ است. مخاطب در ابتدای نمایش یک دختر پرمردعایی را می‌بیند که با پیر مردی که احتمالاً پدر یا پدر بزرگش است مدام بحث می‌کند و شاید تماشایی در همان اول نمایش از این کاراکتر بدش بیاید و او را کاراکتری دروغگو و بد اخلاق ببیند اما از جایی به بعد من به عنوان یک بازیگر باید تلاش کنم تماشاگر را با خود همراه کنم تا او حق را به من بدهد و سختی کار برای من دقیقاً همین بخش بود. من در ایفای این نقش روی لبه تیغ راه می‌روم و این روی لبه تیغ راه رفتن برای من جذاب است چون باید جوری راه بروم که نه پلیم بریده شود و نه روی زمین بیفتم تا از این لبه تیغ گونه عبور کنم که تماشاگر حق را به من بدهد و حتی اگر شده تا ۵۰ درصد با من همراه شود.

چالش نگین با دختر نوجوان نمایش سارا چیست؟

چالش این دو تفاوت نسل هاست. نگین دوست دارد که با کاراکتر سارا همراه شود اما همین تفاوت نسل‌ها باعث می‌شود که آنها یکدیگر را درک نکنند.

سخن پایانی

اتفاقی که امروز در تئاتر ما افتاده این است که مبنای انتخاب حضور چند چهره شاخص یا سلبریتی و یا خنده‌دار بودن یک نمایش است اما تئاتر واقعاً این نیست. تئاتر هنری است که قرار است هر چند تلخ، چیزی را به ما بیاموزد حتی اگر گاهی روی برخی از خواسته‌های مخاطب با بگذارد و یا آشکس را در بیاورد و گاه بخنداند. اگر قرار باشد در هنر همه چیز سرسری و بر اساس کیفیت و رضایت من مخاطب باشد که دیگر هنر نیست. هنر به نوعی عصیانگر است درست مانند سبک‌های مختلف هنری که یکی پس از دیگری آمدند و قواعد ساختار قبلی را به چالش کشیدند و همین نوزایی هنر است که هنر را هنر می‌کند. بنابراین از مخاطبان می‌خواهم که در معیارهای انتخابشان دقیق تر شوند، بیایند و این گونه آثار را ببینند چرا که همین امر باعث می‌شود تا یک شکوفایی فکری و فرهنگی رخ دهد. من فکر می‌کنم کار مارزش یک بار دیدن را دارد و پشت این کار می‌ایستم. در آخر می‌خواهم از بچه‌های پشت صحنه که زحمت زیادی می‌کشند و کسی آنها را نمی‌بیند و از آقای مرتضی شاه کرم که به من اعتماد کرد و یکی از نقش‌های برجسته این نمایش را به من داد تشکر کنم و امیدوارم که از من راضی بوده باشد.

تازه سر باز کرده و مسئولینی که خواب هستند باید بیایند و حداقل با دیدن این مدل آثار با گوشه‌ای از مشکلات جدیدی که گریبان گیر مردم شده مواجه شوند تا بتوانند فکری به حالش کنند و گرنه کار به جایی می‌رسد که باید پشت بام و پارکینگ خانه‌ها پیمان را اجاره بدهیم یا اینکه در پشت بام و پارکینگ‌ها زندگی کنیم.

مسعود کرامتی، بازیگر:

به عنوان بازیگر سعی می‌کنم منویات کارگردان را اجرا کنم

لطفاً در رابطه با جذابیت متن و ویژگی‌های نقش بگویید.
 وقتی این کار به من پیشنهاد شد تازه بودن موضوع در بین نمایشنامه‌های ایرانی که این روزها خوانده بودم برای من جالب بود. اینکه موضوع امروز ما و گرفتاری زندگی ما در این جامعه است چرا که بسیاری از آدم‌ها به نوعی با دغدغه سرپناه داشتن و معیشت روبرو هستند. کاراکتری که من بازی می‌کنم را نیز می‌توان یکی از مسئولان و مسببین این شکل زندگی برای مردم دانست. این کاراکتر جوری رفتار می‌کند که تا انتها از دیگران طلبکار است چرا که به حرفش گوش نکرده‌اند. تمام این ویژگی‌ها در کنار کاراکتری که خوب نوشته شده بود سبب شد تا در این نمایش بازی کنم.

در بازیگری نمایش‌های رئالیستی ایرانی بازیگر باید بیشتر به چه نکاتی دقت کند تا از یاد یا کم بازی نکرده باشد.

این مسئله صرفاً مختص نمایش‌های وطنی نیست و به عنوان بازیگر وقتی که در متنی با کاراکتری روبرو می‌شوید طبیعی است که از آن یک تلقی داشته باشید و تحلیل و تلقی شما از آن کاراکتر به ایرانی و یا خارجی بودن آن مربوط نیست چرا که همه این کاراکترها انسان هستند. یکی از ویژگی‌های نمایشنامه‌های رئالیستی که کاراکترهای خوب نوشته شده‌اند این است که بازیگر خیلی سریع می‌تواند درگیر کاراکتر شده و آن را درک کند و بفهمد. شخصاً وقتی به عنوان بازیگر سر پروژه‌ای می‌روم آنچه در اولین قدم برام اهمیت دارد این است که آیا کارگردان از کاراکتر تلقی مشابه با من دارد یا خیر که اگر نداشته باشد باید طی صحبت و گفت‌وگو به یک توافق و تفاهم و تلقی مشترک برسیم و اگر این تلقی مشترک وجود داشته باشد باید راجع به شیوه اجرایی آن صحبت کرد. به عنوان بازیگر همیشه سعیم بر این است که منویات کارگردان را اجرا کنم، اینکه بینم کارگردان در کاراکتر چه دیده و در نهایت با هم به توافقی برسیم که بتوانیم آن را اجرا کنیم.

سبک کارگردانی آقای شاه کرم در این نمایش خیلی مینیمالیستی است. تاثیر این مسئله بر بازی‌ها چه بود؟

این شکل اجرا طبیعتاً مانند یک قاب می‌ماند که بازیگر باید در محدوده آن عمل کند و اگر ریزه کاری، خلاقیت و خلق لحظه‌ای را در نظر داشته باشد باید در همان محدوده اجرا شود. این محدوده یعنی همان دکور، اکسسوار، میزانشن و... که به شکلی استیلیزه و مینیمالیستی طراحی شده و در این نمایش ما به عنوان بازیگر آنقدر دستان باز نیست و فضای زیادی برای حرکت و امکان اینکه حتی با وسایل یا اکسسوار صحنه بازی داشته باشیم وجود ندارد. اینجا دیگر همه چیز فقط به بازیگر بستگی دارد چرا که فقط خودش است و بدنش. من در بازی کاراکتر پدر بزرگ شاید محدودترین شکل اجرایی را در طول نمایش دارم و به غیر از یک صحنه که می‌ایستم و دو قدم به عقب و جلو می‌روم در باقی صحنه‌ها روی صندلی نشسته‌ام. خب ما برای بازی یک نقش ابزاری داریم و بدن یکی از این ابزارهاست که می‌توان گفت در این نمایش تقریباً محدود است. بنابراین تمام بازی در بیان، صداه، سر، صورت و چشم انجام می‌شود تا قابل باور باشد. در این نمایش بازی‌ها رئالیستی است و فرم متفاوتی برای آن طراحی نشده و در یک میزانشن ایستاد شما باید کاراکتر را به گونه‌ای بازی کنید که مخاطب با آن ارتباط بگیرد، بفهمدش، با او همزاد پنداری کند و اگر همه این‌ها اتفاق بیفتد می‌توان گفت که تماشاگر درگیر نمایش شده، آن را دنبال کرده و اذیت نشده و احتمالاً اگر خوب اجرا شده باشد تماشاگر اصلاً پیش خودش فکر نخواهد کرد که آیا اصلاً نیازی بود که دکور و فضا به شکل دیگری یا مثلاً کاملاً رئالیستی باشد یا اینکه اکسسورهای بیشتری وجود داشته باشد.

خب تمام کردن یک اثر رئالیستی کار سختی است و گاه برای فرار از همین مسئله، سازندگان اثر به پایان بازی روی می‌آورند. از کامنت‌های تیوال به نظر می‌آید که مخاطب شما از پایان نمایش راضی است.

حقیقتش من مقید به این نیستم که پایان اثرم باز و یا بسته باشد. من سعی می‌کنم بهترین پایان را برای کارم انتخاب کنم. شاید اینکه پایان نمایش ما با شروع یک پرسش همراه است برای مخاطب جذابیت بیشتری داشته باشد. پرسشی که یک پرسش دراماتیک نیست اما مخاطب وقتی از سالن بیرون می‌رود از خودش می‌پرسد. من خیلی دوست دارم که وقتی نمایشی را اجرا می‌کنم تاثیرش تا مدتی روی مخاطب بماند درست مانند اثر یک عطر در چه یک و مرغوب که تا مدتی همراه ماست و فکر می‌کنم که خاصیت یک نمایش خوب نیز همین است اینکه جوری تمام شود که همراه مخاطبی که از سالن بیرون می‌رود بماند و به نظر م یایانی که تاثیر گذار است یک پایان خوب به حساب می‌آید.

معمولاً وقتی یک نام پررنگ مثل آقای مسعود کرامتی در گروه بازیگران اثر به چشم می‌خورد باقی بازی‌ها زیر سایه آن نام می‌رود اما به نظر می‌رسد که در نمایش شما این اتفاق نیفتاده است و بازی دیگر بازیگران نیز توجه مخاطب را جلب کرده است.

من فکر می‌کنم دلیل این مسئله خود آقای کرامتی است چون اخلاق و رفتار حرفه‌ای را به شکل کاملاً حرفه‌ای به ما نشان داد و یکی از دلایل اصلی که امروز این کار روی صحنه است حضور آقای کرامتی است و من واقعاً به ایشان مدیون هستم چون مثل یک برادر دلسوز در کنار من ایستادند، کنسه دادند، ایرادها را گرفتند و کمک کردند و این برای من اتفاق بسیار بزرگی است. روز اولی که آقای کرامتی سر تمرین حاضر شدند به هیچ عنوان با این دیدگاه که من از همه شما بزرگتر یا جلوتر هستم نیامدند و اولین حرفی که به من زدند این بود که وقتی اینجا می‌آیم کسی به من استاد نگوید و این نگرش آقای کرامتی باعث شد که باقی اعضای گروه نسبت به ایشان احساس راحتی بیشتری داشته باشند و راحت بازی خودشان را انجام بدهند. علاوه بر این خود آقای کرامتی نیز سعی کرد سطح بازی‌ها را به جایی برساند که همه بازی‌ها یک دست باشند.

در مورد علت انتخاب صحنه دو سوییجه برای اجرا و دکور مینیمالیستی و کاربردی و نورپردازی فضا ساز کار بگویید.

اساساً سوییجه‌ها از آنجایی می‌آیند که یک کارگردان می‌خواهد زاویه دید بهتری به مخاطبش بدهد برای همین صحنه کار را دو سوییجه انتخاب کردم چون بر مبنای دیالوگ است و دیالوگ‌ها رو در روی هم گفته می‌شوند و برای اینکه از آن شکل مرسوم میزانشن‌های همیشگی تئاتر که بازیگرها در صحنه‌ای یکسوییجه به صورت ۴۵ درجه روبروی یکدیگر نشسته یا دیالوگ می‌گویند، فرار کنم از صحنه دو سوییجه استفاده کردم هر چند که آثار فاخر زیادی در صحنه یکسوییجه به اجرا می‌روند. طراح صحنه این کار سینا بیلاق بیگی است که در چند کار دیگر نیز همکاری کردیم و سبک و سیاق مرا می‌شناسند. من همیشه به دنبال سادگی و مینیمالیسم بوده‌ام و نه بدنبال شلوغ کاری و زرق و برق در دکور و واقعیتش امکانش را نیز نداشتم اما من از یک دردی حرف می‌زنم که دوست ندارم این درد را در یک رنگ و لعاب و شکل و شمایل پر زرق و برق پنهان کنم بلکه دوست دارم این درد عیان باشد و بیرون بزند. بنابراین همه چیز را حذف می‌کنم و با مخاطب یک زندگی و صحنه ساده راه قرار داد می‌کنم و آقای بیلاق بیگی نیز در این زمینه همیشه با من همراه بوده است. جدای از این از تکنولوژی و مپینتگ هم برای فضا سازی استفاده می‌کنیم تا مخاطب و تماشاگر را به فضاهای مختلفی ببریم و این فضاهای مختلف را از طریق مپینتگ می‌سازیم.

سخن پایانی

حقیقتش به جز رسانه‌های رسمی و دوستانی مانند شما دستم به جایی بند نیست و پرواگاندا خاصی ندارم، این شکل جدید تبلیغاتی را بلد نیستم و اصلاً نمی‌خواهم بادش بگیرم به همین علت از این تریبون استفاده می‌کنم و از مسئولین در چه یک کشور دعوت می‌کنم که بیایند و این نمایش را ببینند چرا که این یک دغدغه اجتماعی است که